

نقد و بررسی دلایل قرآنی دیدگاه مخالف تسری عنوان افساد فی الارض به جرایم دیگر

محمدیاسین محسنی*
علی محمدی جورکویه**

چکیده

مشهور فقها امکان تسری عنوان افساد فی الارض به جرایم فراتر از محاربه را رد کرده‌اند؛ بدین جهت که اولاً، افساد فی الارض عنوان جزایی مستقل نیست؛ ثانیاً، بر فرض استقلال، قابلیت تسری به جرایم غیر از محاربه را ندارد. دو آیه ۳۲ و ۳۳ سوره مائده، مستند قرآنی دیدگاه مشهور است. مواردی همچون عدم اطلاق، کلی و تشکیکی بودن عنوان افساد، اقتضای واو عطف مبنی بر جمع دو عنوان افساد و محاربه، تفسیری بودن عنوان افساد نسبت به محاربه، عدم تکرار موصول «الذین» بر سر جمله «و یسعون فی الارض فساداً» و برخی نکات ادبی دیگر به‌عنوان دلایل قرآنی دیدگاه مشهور بیان شده است. نوشتار حاضر با هدف اثبات اصل امکان تسری، به‌روش تحلیلی - توصیفی و از راه مطالعه کتابخانه‌ای، دلایل قرآنی مذکور را نقد و به این نتیجه دست یافته است که دلایل پیش گفته، بیگانه از اثبات مدعاست؛ بنابراین آیه ۳۲ و ۳۳ نه‌تنها دلالتی بر دیدگاه مشهور ندارد، بلکه استقلال و امکان تسری عنوان افساد به جرایم دیگر، برابر دو آیه مورد اشاره بلامانع و قابل اثبات است.

واژگان کلیدی: محاربه، افساد فی الارض، قتل، سلاح، مفسد، آیه ۳۲ سوره مائده، آیه ۳۳ سوره مائده.

* دانش‌آموخته دکتری فقه و حقوق قضایی از جامعه المصطفی العالمیه/ نویسنده مسئول

(mhsenyj2111@gmail.com)

** دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی (mohammadi@iict.ac.ir).

مقدمه

إفساد فی الأرض در دو آیه ۳۲ سوره مائده: «... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...»، در کنار قتل نفس با مجازات اعدام و ۳۳ سوره مائده: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ...»، در کنار عنوان محاربه با یکی از چهار مجازات اعدام، صلب، قطع دست و پا و نفی بلد بیان شده است. موضوع افساد فی الأرض، پیشینه چندانی ندارد؛ چراکه اغلب در مفهوم محاربه تعریف شده است. هرچند در کلمات برخی فقهای پیشین مانند شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳، ص ۸۰۴-۸۰۵)، علی بن حسن حلبی (حلبی، ۱۴۱۴، ص ۱۴۲-۱۴۴)، ابن حمزه (طوسی، ۱۴۰۸، ص ۴۲۳) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ص ۹۹) عنوان شده است و گاهی جرایمی همچون قتل نواصب و کفار در دارالتقیه، احراق عمدی، سرقت و فروش انسان آزاد، نباش، معتاد به قتل اهل ذمه، ساحر و... را از مصادیق افساد برشمرده‌اند، باین حال افساد فی الأرض به مثابه عنوان کیفری مستقل قابل تسری به جرایم دیگر، امروزه مورد بحث و توجه پژوهشگران فقه و حقوق قرار گرفته است. مسائل بسیاری حول موضوع افساد فی الأرض مطرح است؛ مواردی مانند: رابطه افساد با محاربه، امکان و چگونگی تسری، مفهوم، مصداق و حکم افساد فی الأرض و نیز مسائل کوچک تری همچون رابطه دو آیه ۳۲ و ۳۳ به عنوان منبع اصلی موضوع، تعدد یا وحدت، حدی یا تعزیری بودن مجازات افساد و چگونگی شمول عنوان افساد بر مصادیق؛ باین حال مهم ترین مسئله در امکان سنجی تسری عنوان افساد فی الأرض به جرایم دیگر، اصل استقلال افساد از عنوان محاربه است. به تبع نبودن اصل موضوع، مسائل پیرامونی نیز جدید است که معمولاً فاقد پیشینه تحقیق اند. چرایی بحث از موضوع افساد فی الأرض، از ضرورت تطبیق کلیات بر مصادیق نوپدید ناشی می شود. به دلیل گسترش روابط انسانی، اشکال جدیدی از جرایم، گاه با زیان گسترده اجتماعی مانند اشکال گوناگون جرایم سازمان یافته رخ نموده‌اند که نیازمند عنوان یابی و کشف حکم اند. افساد فی الأرض به دلیل توسعه مفهومی و تعدد مصداقی بیش از عناوین کیفری دیگر چون محاربه، بغی، اشاعه فحشا و... در مظان تسری به جرایم پیش گفته است. ضرورت تحقیق حاضر نیز تابعی از ضرورت اصل موضوع افساد فی الأرض است؛ چراکه تنقیح موضوع افساد نیازمند اثبات مسائل آن، به خصوص استقلال افساد از محاربه است. مسئله مذکور که مخالف

مشهور است، نخستین گام در امکان‌سنجی تسری عنوان افساد خواهد بود. تحقیقات صورت‌گرفته در مسئله محل بحث، اندک و نسبت به دیگر مسائل افساد نزدیک به صفر است. به‌طورکلی انطباق عنوان افساد در مصداق محاربه، مورد وفاق است. تسری افساد فی‌الأرض به‌مثابه‌عنوان جزایی مستقل به جرایم دیگر، محل اختلاف است. مشهور فقها منکر چنین امکانی شده‌اند (ر.ک: محمدزاده، حیدری و توکلی، ۱۳۹۹، ص ۱۷۲/شاهرودی، [بی‌تا]، صص ۱۵۱ و ۱۹۶-۱۹۷)، ازاین‌رو که عنوان افساد، مستقل از محاربه نیست و همچنین بدین سبب که عنوان افساد به‌جهت ویژگی خاص مفهومی، قابلیت تسری ندارد. دراین‌جهت به دلایل قرآنی، روایی و شواهد فقهی استناد شده است. دلایل قرآنی، محور دو آیه ۳۲ و ۳۳ سوره مائده شکل گرفته است. از مواردی همچون عدم تکرار موصول «الذین» بر سر جمله «و یسعون فی الأرض فساداً»، قرارگرفتن عنوان محاربه پس از موصول و در جایگاه معطوف علیه، جمع میان معطوف و معطوف علیه به‌مقتضای واو عطف، تفسیری‌بودن عنوان افساد نسبت به‌عنوان محاربه، در مقام بیان نبودن آیه ۳۲ در جرم‌انگاری مستقل افساد فی‌الأرض، عدم اطلاق افساد و کلی و تشکیکی‌بودن عنوان افساد به‌عنوان دلایل قرآنی دیدگاه مشهور نام برده شده است. چهار مورد نخست را دلایل عدم استقلال و بقیه را شواهد عدم قابلیت تسری عنوان افساد به دیگر جرایم می‌توان محسوب کرد. دلایل مزبور برخی به‌صورت ناقص پاسخ داده شده‌اند و برخی دیگر مانند تفسیری‌بودن جایگاه افساد نسبت به محاربه، کلی و تشکیکی‌بودن عنوان افساد اساساً مورد نقد قرار نگرفته‌اند. بررسی تمامی مسائل مربوط به افساد در قالب یک نوشته میسر نیست؛ بنابراین نوشتار حاضر بر آن است با هدف اثبات استقلال و امکان تسری عنوان افساد به دیگر جرایم، به‌عنوان مهم‌ترین مسئله افساد فی‌الأرض، فقط دلایل قرآنی دیدگاه مشهور را به‌صورت نسبتاً مفصّل به‌روش تحلیلی - توصیفی و از راه مطالعه کتابخانه‌ای، نقد و بررسی کند؛ براین‌اساس نخست مفهوم‌شناسی و سپس دلایل دیدگاه مشهور طرح و ارزیابی می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

برای روشن‌شدن موضوع نوشتار حاضر، دو مفهوم «محاربه» و «افساد فی‌الأرض» که نقش اساسی در فرآیند تحقیق پیش‌رو دارند، از منظر لغت و اصطلاح مورد تعریف قرار می‌گیرند:

۱-۱. افساد فی الأرض

در اینجا ابتدا مفهوم لغوی و سپس مفهوم اصطلاحی گزاره «افساد فی الأرض» بیان می‌شود:

۱-۱-۱. «افساد فی الأرض» در لغت

«افساد» مصدر ثلاثی مزید باب افعال و «فساد» نیز مصدر باب سوم ثلاثی مجرد از فعل فسد یفسد و بر وزن نصر ینصر است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۶۴).^۱ لغویون فقط مفهوم فساد را تعریف کرده‌اند. اگرچه در نوشتار حاضر مفهوم افساد مدنظر است؛ باین حال با تعریف مفهوم فساد، معنای افساد نیز روشن خواهد شد. فساد در مقابل صلاح، به معانی ذیل آمده است: تباه‌شدن، از میان‌رفتن، خرابی (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۳۱)، به یکدیگر پشت‌کردن و قطع رحم‌کردن (تفاسد القوم) (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۳۵)، تباهی، گرفتن مال از روی عدوان، خشکی و بی‌حاصلی (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۵). راغب اصفهانی می‌نویسد: «فساد، خارج‌شدن از حد اعتدال است؛ فرقی نمی‌کند این عدم تعادل اندک باشد یا بسیار و صلاح، ضدفساد است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۳۶). به نظر می‌رسد تعریف مذکور به لحاظ جامعیت، مناسب‌ترین تعریف است؛ بنابراین باتوجه به مفهوم فساد، می‌توان گفت افساد به معنای تباه‌کردن، از میان‌بردن، خراب‌کردن، خارج‌کردن حالت اعتدال و... است.

۱-۱-۲. «افساد فی الأرض» در اصطلاح

فقها احتمالاً به دلیل گستره مفهومی و تنوع مصداقی، تعریف پیشینی از افساد فی الأرض ارائه نداده‌اند و به ذکر مصداق و بعضاً مؤلفه‌هایی از افساد اکتفا کرده‌اند؛ باین حال برخی نویسندگان به ارائه تعریف مفهومی اقدام کرده‌اند که چند مورد از باب نمونه آورده می‌شود:

هر عملی که در صورت شیوع، موجب اختلال در نظام حیات اجتماعی گردد (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۱۶).

اقدام به عملی که موجب نابودی انسان‌ها یا اموال مردم یا غارت آنها، ایجاد فتنه و آشوب در

۱. فسد بر وزن سه باب نصر، قعد و کرم آمده است، ولی گفته‌اند بر وزن نصر ینصر مشهور است (ر.ک: واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۶۴).

میان افراد و گسترش فساد و انحراف اخلاقی عده‌ای از مردم به هر نحوی گردد (فرحزادی و فتح‌اللهی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۴).

اقدام به هر عملی با قصد به فساد کشاندن گسترده جامعه اسلامی، افساد فی الأرض است؛ هرچند در حیطة قانونی، وقوع عمل خارجی آن نیز ضروری می‌باشد (گلدوزیان و احمدزاده، ۱۳۸۸، ص ۲۶۲-۲۶۳).

هر عملی با آثار تخریبی گسترده یا با قصد به فساد کشاندن گسترده یا تکرار محرمات و اصرار بر ارتکاب با تخیل مجازات، افساد فی الأرض محسوب می‌شود (بای، ۱۳۸۵، ص ۴۲).

تعریف ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی از افساد فی الأرض نیز بدین شرح است:

هرکس به‌طور گسترده مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایرکردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد، به‌گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی یا خصوصی یا سبب اشاعه فساد و فحشا در حد وسیع گردد، مفسد فی الأرض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد.

تعاریف پیش‌گفته به‌رغم امتیازات، ولی به‌جهت عدم ذکر مبنای مشخص قابل راستی‌آزمایی قرآنی یا روایی یا حتی برداشت‌های فقهی و نیز کلی بودن بعضی و جزئی بودن برخی دیگر، مصاب به کاستی‌هایی است. هرچند منابع روایی و حتی برداشت‌های فقهی می‌توانند الهام‌بخش تعریف افساد فی الأرض باشد، ولی به‌جهت ضعف سندی یا دلالتی روایات و اختلاف دریافت‌های فقهی، نمی‌توانند مبنای قابل اتکایی برای ارائه تعریف باشند؛ بدین سبب تعریف دیگری از افساد فی الأرض بر مبنای آیه ۳۳ سوره مائده و مشخصاً جمله «و یسعون فی الأرض فساداً» ارائه می‌شود. سه واژه «سعی»، «فساد»، «ارض»، هیئت فعل

۱. افساد فی الأرض در بیش از پنجاه مورد در قرآن کریم، درمعانی گوناگون و متنوع اعم از اخباری، اخلاقی، اعتقادی، کلامی، اقتصادی و جزایی به‌کار رفته است؛ چنان‌که برخی پژوهشگران (مدرسی یزدی، ۱۳۸۷، ص ۸) نیز اشاره کرده است؛ جز دو آیه ۳۲ و ۳۳، از بقیه آیات، حکم جزایی خاصی قابل استفاده نیست. از آنجاکه هدف، تعریف افساد فی الأرض به‌مثابه یک عنوان جزایی است؛ بنابراین مفهوم غیرجزایی افساد، نمی‌تواند در فرآیند تعریف، مورد استناد باشد.

مضارع «یسعون» و ترکیب «فی الأرض فساداً» در عبارت قرآنی مورد اشاره، الهام‌بخش تعریف پیش رو خواهد بود. باعنایت به آیه ۳۳ سوره مائده، إفساد فی الأرض را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: «إفساد فی الأرض عبارت است از رفتار مجذانه و مداومی که موجب از میان بردن صلاح و سلامت حیات اجتماعی به صورت گسترده گردد». کلیدواژه‌هایی مانند «رفتار»، «مجدانه و مداوم»، «صلاح و سلامت»، «حیات اجتماعی» و «گسترده»، مؤلفه‌های تعریف مذکورند که تبیین آنها مجال دیگری می‌طلبد.

۱-۲. محاربه

«محاربه» از دیگر مفاهیم کلیدی در تحقیق حاضر است که تبیین مفهوم، موضوع، قلمرو و تعیین نوع رابطه آن باعنوان إفساد فی الأرض، در فرآیند تحقیق حاضر ضروری است.

۱-۲-۱. «محاربه» در لغت

«حرب» ضد سلم و به معنای دشمنی، محروب و حریب یعنی غارت‌شده و مال‌باخته و حارب و محارب یعنی غارتگر (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۳). «حرب» با سکون راء به معنای خصومت، نزاع و مقاتله است و به فتح راء به معنای سلب و گرفتن می‌باشد. حرب الرجل به صیغه مجهول؛ یعنی همه اموالش گرفته شده است (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۸) و نیز به معنای سلب و گرفتن مال در جنگ آمده است؛ بر همین اساس هر نوع گرفتگی با قهر را حرب نامیده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۲۲۵). در تاج‌العروس آمده است: معنای محاربه عبارت است از تیراندازی دوجانبه با خدنگ، پرتاب نیزه به سوی یکدیگر، تاختن با شمشیر به یکدیگر، گلاویزشدن و کشتی گرفتن (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۰۹).

۱-۲-۲. «محاربه» در اصطلاح

«محاربه» در اصطلاح فقهی و تفسیری تقریباً مشابه به کار رفته‌اند و آن عبارت است از: «کشیدن سلاح به جهت ترساندن مردم؛ چه در شهر و چه در خارج شهر، چه در دریا و چه در خشکی، چه مرد باشد یا زن» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۵۰۵/طوسی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۵۰۴). در چپستی «محاربه» میان فقهای امامیه و عامه اختلاف است. دست‌کم فقهای متقدم اهل

سنت به اتفاق «محاربه» را صرفاً به راهزنی مسلحانه (قطاع الطریق) در خارج شهر معنا کرده‌اند (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۵۰۵)، در حالی که مقوم اصلی محاربه نزد امامیه، کشیدن سلاح به قصد ترساندن مردم است و راهزن (لص) را یکی از مصادیق محاربه دانسته‌اند. از نظر بیشتر فقهای امامیه، محاربه با دو عنصر سلاح و اخافه قابل تحقق است؛ هرچند در برخی شرایط مانند: اهل فساد و غارت (دغاره و ریه)، قوت و ضعف محارب و تحقق و عدم تحقق اخافه، اختلاف نظر وجود دارد. فقهایی همچون شیخ مفید (بغدادی، ۱۴۱۳، ص ۸۰۴)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۷۲۰)، ابن‌براج (ابن‌طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۵۵۳) و شهید اول (عاملی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۹)، علاوه بر دو رکن «تجرید سلاح» و «قصد اخافه»، تبهکاربودن محارب را نیز شرط می‌دانند. دیگر فقها و بعضاً مفسران امامیه مانند ابن‌ادریس (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۵۰۵)، ابن‌حمزه (طوسی، ۱۴۰۸، ص ۲۰۶)، یحیی‌بن‌سعید (حلی، ۱۴۰۵، ص ۳۴۱)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۶۷)، شیخ طوسی در تفسیر التبیان (طوسی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۵۰۴)، فاضل مقداد در تفسیر کنز‌العرفان (سیوری، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۳۵۱)، علامه حلی در کتاب‌های تبصره (حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۹۰)، تحریر (همو، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۷۹) و إرشاد (همو، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۸۶)، فخرالمحققین (حلی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۵۴۳)، شهید ثانی (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۲۹۰)، صاحب‌جواهر (نجفی، ۱۴۱۴، ج ۴۱، ص ۵۶۷)، امام خمینی* (خمینی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۳۹) و خوبی (خوبی، ۱۴۱۸، ج ۴۱، ص ۳۸۵)، دغاره و ریه را شرط ندانسته‌اند و محاربه را به معنای تجرید سلاح به قصد اخافه؛ اعم از شب، روز، شهر، خارج شهر، خشکی، دریا، مرد، زن، اهل فساد، غیر اهل فساد، سفر و حضر می‌دانند. در مقابل، فقیهانی همچون حلبی (حلبی، ۱۴۱۴، ص ۱۴۴) و علامه حلی در برخی از آثار (حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۶۸)، عنصر سلاح را لازم ندانسته‌اند و صرف گرفتن مال به صورت قهری و علنی را برای تحقق محاربه کافی می‌دانند. به اعتقاد شهید ثانی (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۲۹۰) و محقق حلی (حلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۶۷)، محاربه با تجرید سلاح و قصد اخافه، حتی در صورت عدم تحقق اخافه به دلیل ضعف محارب، محقق می‌شود و او به خاطر قصد و نیتش مجازات می‌شود. فقهایی مانند صاحب‌جواهر (نجفی، ۱۴۱۴، ج ۴۱، ص ۵۶۴) و امام خمینی* (خمینی، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۲۳۹)، علاوه بر تجرید سلاح و قصد اخافه، قصد إفساد فی‌الأرض را به عنوان شرط سوم تحقق محاربه ذکر کرده‌اند.

۲. نقد و بررسی دلایل قرآنی دیدگاه مشهور

مشهور فقها و مفسران، محاربه را موضوع اصلی در آیه ۳۳ سوره مانده دانسته‌اند و از استقلال عنوان افساد پرهیز کرده‌اند. دیدگاه مشهور نسبت به جایگاه عنوان افساد فی الأرض در آیه، خود به دو نظرگاه قابل تقسیم است: بیشتر پیروان دیدگاه مذکور، محاربه را همه موضوع دانسته‌اند و اساساً هیچ شأنی برای افساد قائل نشده‌اند؛ برای نمونه فقیهانی همچون شیخ مفید (بغدادی، ۱۴۱۳، ص ۸۰۴)، شیخ طوسی (طوسی، [بی‌تا]، ص ۷۲۰)، محقق حلی (حلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۶۷)، محقق اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۲۸۶)، فیض کاشانی (کاشانی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۹۸)، طباطبایی حائری (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۶، ص ۱۴۹)، محقق خوبی (خوبی، ۱۴۲۲، ج ۴۱، ص ۳۸۵) و مفسرانی مانند شیخ طوسی (طوسی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۵۰۲-۵۰۴)، طبرسی (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۳)، راوندی (راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۶۶)، کاظمی (کاظمی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۱۴)، آلوسی (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۸۸-۲۸۹)، فخر رازی (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۳۴۴) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۵۳۳-۵۳۴) از این دسته‌اند. معاصرانی مانند سیستانی، بهجت و موسوی اردبیلی (گنجینه استفتانات قضایی، سؤال ۶۴۸۴)، حتی به موضوعیت محاربه و عدم استقلال عنوان افساد تصریح کرده‌اند. تعداد کمی از متقدمان و برخی متأخران همچون سلار دیلمی (دیلمی، ۱۴۰۴، ص ۲۵۱)، ابوصلاح حلبی، سبزواری (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸، ص ۱۱۸)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۶، ج ۴۱، ص ۵۶۷-۵۶۴)، امام خمینی^ع (خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۹۲)، اردبیلی (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۶۶۵)، طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۳۴-۵۳۳)، مرعشی نجفی (نجفی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۷۶)، فاضل لنکرانی (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۶۴۰)، تبریزی (تبریزی، ۱۴۱۷، ص ۳۸۱-۳۸۲)، مشکینی (مشکینی، ۱۴۱۸، ص ۵۰۷)، موسوی اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۵۱۷)، منتظری (منتظری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۵۲۲)، ابروانی (ابروانی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۲۹۹) و هاشمی شاهرودی (شاهرودی، ۱۴۱۹، صص ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۹ و ۲۵۰)، باتوجه به ترکیب آیه ۳۳، نقش‌های فرعی و حداقلی از تأکید و تفسیر تا حداکثر قید و وصف، برای عنوان افساد قائل شده‌اند. در هر صورت طبق نگاه مشهور، افساد عنوان جزایی مستقل نیست و قابلیت تسری به جرایم دیگر را ندارد. در این باره به دو آیه ۳۲ و ۳۳ سوره مانده و بعضاً دلایل منطقی مانند کلی و مشکک بودن عنوان افساد استناد شده است.

در ذیل دلایل استنادی پیش گفته به ترتیب بررسی می‌شود:

۲-۱. آیه ۳۲ سوره مائده

به اعتقاد مخالفان، از آیه ۳۲ نمی‌توان استقلال عنوان افساد از محاربه را استظهار کرد: نخست، بدین سبب که در مقام بیان نیست؛ دوم، بدین جهت که اطلاق ندارد.

۲-۱-۱. در مقام بیان نبودن آیه ۳۲

از نظر مخالفان، افساد فی الأرض دارای دو معنای عام (جرایم حدّی منصوص با مجازات عدام) برابر آیه ۳۲ و خاص (محاربه) وفق آیه ۳۳ است. معنای عام افساد از نگاه تفسیری شاید قابل پذیرش باشد، ولی در اصطلاح فقهی، مصداق انحصاری افساد، فقط محاربه است و به مواردی همچون زنای محصنه و لواط مستوجب اعدام، قطعاً افساد فی الأرض اطلاق نمی‌شود و به همین دلیل هریک حکم خاص خود را دارد. بر فرض پذیرش فقهی شمول عنوان افساد نسبت به جرایم حدّی منصوص، تسری آن به جرایم حدّی غیر منصوص پذیرفتنی نیست؛ چراکه آیه مذکور از این جهت در مقام بیان نیست و مجمل است؛ بنابراین طبق قاعده باید به قدر متیقن که همان موارد منصوص است، اکتفا کرد (ر.ک: هاشمی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۸-۱۲۹). به بیان دیگر قتل نفس، موضوع حکم حرمت در آیه و عدم افساد قید موضوع است. نهایت دلالت مفهومی قید مذکور، سالبه جزئی است؛ بدین معنا که در بعضی از موارد انتفای قید، حکم حرمت قتل نفس منتفی است و مفسد فی الأرض گاهی مستحق قتل می‌باشد؛ بنابراین آیه در مقام بیان تمامی احکام و شرایط مربوط به افساد فی الأرض نیست و باید موارد، احکام و شرایط قتل بر مبنای افساد فی الأرض را از ادله دیگر - و نه مفهوم آیه - به دست آورد (ر.ک: شاهرودی، [بی تا]، ج ۱۱ و ۱۲، ص ۱۹۸-۱۹۹).

نقد در مقام بیان نبودن آیه ۳۲: به نظر می‌رسد در چنین مواردی باید به قاعده باب مراجعه کرد. به گفته اصولیون، با نبود دلیل خارجی و شک در اجمال یا اهمال خطاب، اصل عقلائیّه آن است که مولی در مقام بیان بوده است. اصل مذکور همان گونه که اهمال و اجمال را نفی می‌کند، احتمال خطا یا هازل بودن متکلم را نیز ردّ می‌کند (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۸۶/ محمدی، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۲۵)؛ بنابراین با توجه به اصل مورد اشاره، احتمال اجمال در مفهوم آیه را می‌توان نفی کرد و مدعی شد آیه در مقام بیان حکم مفسد است و از این رو مطلق بوده و احتمال هرگونه قید اضافی را نفی می‌کند. همچنین گفته‌اند اگر منظور از عدم بیان، شرایط و قیود احتمالی است که در آیه بیان نشده

است، اطلاق آیه چنین احتمالی را دفع می‌کند و اگر مقصود، اجمال در مفهوم «إفساد فی الأرض» است، باید گفت افساد فی الأرض در نظر عرف که مرجع تشخیص در چگونگی مفاهیم این‌گونه است، اجمال ندارد (بای، ۱۳۸۴، ص ۳۷). البته بخش دوم پاسخ مذکور، مجمل است؛ چراکه ادعای عدم اجمال نزد عرف مشخص نیست که آیا عرف عام مقصود است یا خاص و آیا مفهوم افساد نزد عرف، ذومراتب است یا بسیط و اینکه تمامی مراتب افساد نزد عرف روشن است یا مراتب خاص؟ در هر صورت ممکن است گفته شود عرف عام، مقصود است و عدم اجمال عرفی مربوط به مفهوم افساد است، نه حکم؛ بدین معناکه عرف به‌طور کلی جرایم معتابه را افساد می‌داند.

۲-۱-۲. عدم اطلاق آیه ۳۲

به‌گفته مخالفان، دلالت آیه ۳۲ بر جواز قتل مفسد از باب مفهوم لقب^۱ و خارج از مدار اعتبار است. بر فرض پذیرش مفهوم لقب، مفهوم مذکور به‌هیچ‌عنوان بر جواز قتل مفسد دلالت ندارد، بلکه بدین معناست که اگر کسی را به‌خاطر افساد بکشند، مانند این نیست که همه مردم را کشته باشد و گنااهش کمتر است (ر.ک: برهانی، ۱۳۹۴، ص ۲۳/ مرعشی، ۱۳۷۷، ص ۱۳). به‌عبارت‌دیگر بر فرض پذیرش مفهوم آیه، مفهوم مذکور به چگونگی موجهه جزئی خواهد بود؛ بدین معناکه می‌توان کسی را به جرم افساد به قتل رساند، ولی اینکه با چه شرایط و در چه مرتبه‌ای از فساد، آیه ساکت است (ر.ک: مرعشی، ۱۳۷۰، ص ۵۳). به‌گفته برخی دیگر، مفهوم افساد حداکثر شامل مصادیقی چون عدوان و تجاوز به جان، مال و ناموس مردم می‌شود و در غیر از موارد مذکور، اطلاقی ندارد. هدف آیه ۳۲، نه اعلان مجازات مفسدان فی الأرض، بلکه بیان این نکته است که متجاوز به جان، مال و ناموس را به‌جهت دفع تجاوزش می‌توان به قتل رساند. مؤید این نکته آن

۱. کسانی که استدلال به آیه ۳۲ را از باب مفهوم لقب دانسته‌اند، چگونگی آن را توضیح نداده‌اند. از سوی دیگر تطبیق مفهوم لقب بر مورد مذکور روشن نیست؛ باین‌حال باتوجه به تعریف مفهوم لقب: «کل اسم سواء كان مشتقاً أم جامداً وقع موضوعاً للحکم» (مظفر، ۱۴۳۰، ص ۱۴۳)، احتمالاً منظور از چنین تظیری، فرض کردن «إفساد فی الأرض» به‌عنوان لقب، نسبت به حکم مستفاد از مفهوم مخالف در آیه است. در صورت درستی چنین فرضی، نداشتن مفهوم بدین معناست که آیه ۳۲ نسبت به دیگر مصادیق افساد، به‌لحاظ جواز و عدم جواز قتل، ساکت است. البته این در صورتی است که موضوع در آیه افساد فی الأرض باشد، ولی اگر موضوع، قتل نفس و افساد فی الأرض قید موضوع باشد، در این صورت تصور مفهوم لقب دشوار است.

است که آیه مربوط به فعل مکلفان بوده و قتل بدون سبب را بر آنها حرام کرده است، در حالی که حکم قتل مفسد از شئون حاکم است، نه عامه مکلفان (شاهرودی، [بی تا]، ج ۱۱-۱۲، صص ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۰). از سوی دیگر اگر هر فسادی در زمین سبب جواز قتل مفسد بود، دیگر نیازی به ذکر قتل نفس در آیه نبود؛ چراکه قتل نفس خود مصداق آشکار فساد در زمین است (ر.ک: مرعشی، ۱۳۷۰، ص ۱۳)؛ بنابراین آیه ۳۲ اطلاق ندارد.

نقد عدم اطلاق آیه ۳۲: نقد ایراد عدم بیان آیه ۳۲، اشکال عدم اطلاق را نیز پاسخ خواهد داد؛ زیرا عدم اطلاق، نتیجه منطقی در مقام بیان نبودن آیه است؛ باین حال به دلیل کلی بودن عنوان افساد و عدم ترتب مجازات اعدام بر بعضی از مراتب افساد، ممکن است عدم اطلاق آیه استنباط شود. در این باره برخی به درستی گفته‌اند:

اینکه با خروج مواردی از مطلق، اصل اطلاق را کنار بزنیم، مبنای درستی نیست. بلی، در مواردی که می‌دانیم اطلاق مقصود نیست، به آن عمل نمی‌کنیم، ولی با خروج چند مورد، از کجا بدانیم که اساساً اطلاق مقصود نیست. در بحث حاضر نیز آیه ۳۲ در مقام بیان استحقاق قتل است و اطلاق دارد؛ هر چند مواردی از آن خارج است که ضرری به اصل اطلاق نمی‌زند؛ چراکه از قبیل مقید لیبی و خروج مؤمن بنی‌امیه از اطلاق عبارت «لعن الله بنی‌امیه قاطبه» است (مدرسی یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۶).

افزون‌براین در موارد شک در اطلاق، باید به قدر متیقن رجوع کرد. قدر متیقن افساد به گفته مخالفان، محاربه است. برابر تعریف مشهور، دو عنصر سلاح و اخافه، مقوم اصلی محاربه است. اکنون باید پرسید تعدی به جان، مال و ناموس مردم به عنوان مصداق انحصاری افساد با چه معیاری استفاده شده است؟ دو فرض اطلاق و عدم اطلاق در آیه متصور است: در فرض وجود اطلاق، انحصار آن در معنای یادشده بی دلیل است و در صورت عدم اطلاق، افساد، محدود در مصداق محاربه خواهد بود. در هر صورت استفاده معنای پیش گفته از آیه، اذعان به اطلاق آیه است؛ چراکه چنین معنایی از قدر متیقن آیه قابل استظهار نیست. در مورد ادعای اختصاص آیه به فعل مکلفان نیز باید گفت لفظ «من» در آیه، عام است و شامل همه مکلفان اعم از زمامداران و رعیت می‌شود. تفصیل مذکور از خود آیه استفاده نمی‌شود. به عبارت دیگر آیه از جهت شمول همه مکلفان اعم از حاکم و رعیت، تحت حکم حرمت و عدم حرمت، اطلاق دارد.

۲-۲. آیه ۳۳ سوره مائده

به گفته مخالفان، به دلیل عدم اطلاق و تفسیری بودن جایگاه افساد نسبت به محاربه در آیه ۳۳، استقلال و تعمیم عنوان افساد را نمی توان استظهار کرد. دو دلیل مذکور به ترتیب طرح و بررسی می شود:

۲-۲-۱. تفسیری بودن عنوان افساد نسبت به محاربه

ادعای تفسیری بودن عنوان افساد نسبت به محاربه، مبتنی بر مستندات ذیل است:

الف) مراجعه به قدر متیقن: نسبت به موضوعیت محاربه یا افساد در آیه ۳۳، سه احتمال علیت تام افساد، تخییری و تفسیری بودن واو عاطفه مطرح است. بر اساس احتمال نخست و دوم، موضوع اصلی در آیه، افساد و برابر احتمال سوم، «محاربه» موضوع اصلی و «افساد» در مقام تفسیر محاربه است. با وجود احتمال سوم، دو احتمال دیگر مجمل می شود و دیگر نمی توان مجازات های مقرر در آیه را به عنوان حدّ بر هر مفسودی اجرا کرد (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۱۷). به عبارت دیگر به دلیل اجمال مورد اشاره و نبود قراین، هیچ یک از احتمالات را نمی توان معین کرد؛ بنابراین طبق قاعده باید به قدر متیقن که طبق گفته مشهور محارب مفسد است، رجوع کرد (ر.ک: مدرسی یزدی، ۱۳۸۷، ص ۲۱).

ب) موضوعیت عنوان محاربه: عنوان اصلی در آیه ۳۳ محاربه است که با دو عنصر سلاح و قصد برهم زدن نظم عمومی تحقق می یابد و عنوان افساد در جهت بیان و تفسیر همین معنا از محاربه است؛ بنابراین عمل برهم زدن نظم عمومی که بعضی در صدد اثبات آن از طریق عنوان افساد است، در خود معنای محاربه مستتر می باشد (هاشمی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۶-۱۲۷).

ج) وصفی بودن عنوان افساد: افساد، صفت محاربه است و در واقع برای توجیه و چرایی سنگینی مجازات محاربه آمده است (بافرانی، ۱۳۹۱، ص ۵۵).

د) عدم تکرار موصول: شاید علت استتکاف فقها از به رسمیت شناختن استقلال عنوان افساد نیز این گونه باشد که این استقلال منشأ قرآنی ندارد؛ زیرا در آیه ۳۳، یک موصول و صله بیشتر نداریم (لنکرانی، ۱۴۲۲، ص ۶۳۸/کاشانی، ۱۳۷۲، ص ۹۰).

ه) مقتضای واو جمع: عطف افساد به محاربه بدین معناست که هر یک از معطوف و

معطوف علیه، جزئی از قیود موضوع است که با فعلیت همه قیود، موضوع که محارب مفسد است، محقق و کیفیهای چهارگانه نیز منجز می‌شود (بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱-۱۱۲).

نقد تفسیری بودن افساد نسبت به محاربه: به نظر می‌رسد پیش از تعیین رابطه و نسبت دو عنوان افساد و محاربه، باید به بازشناسی موقف و تشخیص موقعیت ادبی دو عنوان پرداخت و از این رهگذر به شناخت نوع رابطه آن دو دست یافت.

دیدگاه مخالف، دلیل تفسیری بودن افساد نسبت به محاربه و در نتیجه وحدت دو عنوان را نکات ادبی از قبیل عدم تکرار موصول بر سر جمله معطوف و اقتضای واو عطف بیان داشته است. نکات ادبی مذکور، مستند پرتکرار مخالفان بوده است. اکنون باید دید استناد مورد اشاره تا چه اندازه موجه است.

برای روشن شدن نقش حرف «واو» در آیه ۳۳، مسائلی همچون نوع واو، معنای واو عطفه، نوع عطف و مفهوم مطلق الجمع، قابل ذکر است که به ترتیب اشاره می‌شود:

الف) نوع واو عطفه: از میان کارکرد پانزده‌گانه حرف «واو» (ر.ک: انصاری، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۵۴)، فقط چهار نوع حالیه (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۹۱)، استثنافیه، تخییری و عطفه در مورد آیه ۳۳ محتمل است. به رغم احتمال چهار نوع مذکور، عطفه بودن «واو» در آیه ۳۳ نسبت به انواع دیگر، محتمل تر است؛ زیرا نقش اصلی حرف «واو»، عطفه است، مگر آنجاکه شرایط عطف از قبیل: اشتراک در لفظ و معنا (حکم)، در مفردات و اشتراک در زمان، انشا و اخبار و اسمیه و فعلیه بودن متعاطفین در جملات، مفقود باشد که در این صورت احتمال انواع دیگر را می‌توان مطرح کرد، در حالی که در مورد آیه ۳۳، همه شرایط عطفه بودن «واو» موجود است. به عبارتی تا زمانی که قرینه لفظی و معنوی بر خلاف نباشد، حرف «واو» در معنای اصلی که عطفه است، استعمال می‌شود. اکنون باید دید معنای واو عطفه در آیه محل بحث چیست؟

ب) معنای واو عطفه: معنای اصلی «واو» عطفه، مطلق الجمع است (ر.ک: انصاری، ۱۴۰۴، ص ۳۵۴/حسن، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۳۹۹-۳۹۸/شاطبی، ۱۴۲۸، ج ۵، ص ۷۰/استرآبادی، [بی‌تا]، ج ۲، ۶۶۳-۶۶۴)؛ هر چند در مواردی ممکن است از معنای اصلی خارج و در یکی از سه معنای حرف «واو» (تقسیم، اباحه و تخییر) استعمال شود (ر.ک: انصاری، ۱۴۰۴، ص ۳۵۷-۳۵۸)، با این حال چنین خروجی در مورد آیه ۳۳ محتمل نیست؛ چراکه اصل در کاربرد منهای قرینه حروف و کلمات آن است که در معنای

اصلی خودش استعمال شود و قرینه مذکور در آیه ۳۳ وجود ندارد. به علاوه هیچ یک از سه معنای «او» در آیه ۳۳ جریان ندارد؛ چراکه مفهوم تقسیم جز در سیاق نفی یا نهی، بیانگر تباین کلی متعاطفین است، درحالی که نسبت محاربه و افساد، تباین نیست. دو معنای اباحه و تخییر در جایی است که مسبوق به صیغه امر باشد (ر.ک: حسن، ۱۴۲۸، ص ۴۳۲) و آیه ۳۳ مسبوق به امر نیست؛ بنابراین در آیه ۳۳، معنای اصلی «واو عاطفه» که همان جمع است، محتمل تر به نظر می رسد. اکنون باید دید نوع عطف افساد به محاربه چیست؟

ج) نوع عطف در آیه ۳۳: برای حرف «واو عاطفه» پانزده حکم (انصاری، ۱۴۰۴، ص ۳۵۵-۳۵۷) و بعضاً ۲۱ (مدرس افغانی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۷) تا ۲۲ حکم (حسن، ۱۴۲۸، ص ۴۰۲-۴۰۷) متمایز از دیگر حروف عطف ذکر کرده اند که عطف عام به خاص، عطف خاص به عام و عطف به مترادف از آن جمله اند. اکنون باید دید عطف افساد به محاربه، از کدام یک از انواع سه گانه عطف است. عطف افساد به محاربه، از نوع عطف مترادف نیست؛ زیرا مفهوم محاربه و افساد به گواهی لغت و اصطلاح، مترادف نیستند. به علاوه اصل عطف مترادفین با قاعده مغایرت در متعاطفین که بعداً توضیح خواهیم داد، منافات دارد. عطف خاص به عام نیز موجه نیست؛ زیرا مفهوم افساد به مراتب موسع تر از مفهوم محاربه است؛ بنابراین به نظر می رسد عطف افساد به محاربه، از نوع عطف عام به خاص باشد؛ پس باید دید مطلق الجمع که معنای اصلی واو عاطفه است، به چه معناست؟

د) مفهوم مطلق الجمع: معنای اصلی «واو» عاطفه، مطلق الجمع است. منظور از جمع آن است که حکم در واو عاطفه برخلاف حرف عطف «او» و «إما»، نه برای یکی از متعاطفین، بلکه برای مجموع تابع و متبوع است. مقصود از مطلق نیز آن است که واو عطف بر هیچ یک از زمان، مکان، ترتیب و عدم ترتیب حکم، دلالتی ندارد و از این رو مطلق است (ر.ک: مدرس، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۵۹)؛ بنابراین واو عاطفه دلالتی بر ترتیب، تقدیم، تأخیر، شرف و خستت هیچ یک از متعاطفین نمی کند (حسن، ۱۴۲۸، ص ۳۹۸-۳۹۹)؛ به همین دلیل ممکن است گاهی لاحق در حکم بر سابق، مثل آیه ۲۶ سوره حدید،^۱ زمانی سابق در حکم بر لاحق، بسان آیه ۳

۱. «و لقد أرسلنا نوحاً و إبراهيم»؛ چراکه ابراهیم پس از نوح مبعوث شده است.

سوره شوری^۱ و در مواردی دو مصاحب در حکم، همچون آیه ۱۵ سوره عنکبوت^۲ عطف شود (ر.ک: سیوطی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۹).

برخلاف ادعای مخالفان، از واو عطف در آیه ۳۳، اصالت عنوان محاربه یا حتی اتحاد دو عنوان را نمی‌توان نتیجه گرفت. دقت در کلمه «مطلق» بدین معناست که واو عاطفه، صرفاً تالی را به سابق عطف می‌کند؛ بر همین اساس گفته‌اند حتی تعبیر «جمع المطلق» درباره واو عطف نادرست است؛ زیرا جمع، در این صورت مقید به قید مطلق شده است (خراسانی، ۱۳۹۲، ج ۳-۴، ص ۱۸۴)؛ پس برای تشخیص جایگاه و نسبت دو عنوان باید به فراین دیگری اعم از داخلی و خارجی مراجعه کرد؛ بنابراین برخلاف ادعای مخالفان، با قرآینی می‌توان مدعی موضوعیت عنوان افساد در مقابل عنوان محاربه شد؛ چراکه عطف افساد به محاربه از قبیل عطف سابق در حکم بر لاحق است و سابق در حکم می‌تواند نشان اصلی بودن موضوع باشد. قرینه فوق، بیان حکم افساد در آیه ۳۲ سوره مائده و سابقه موضوع و حکم اعدام افساد در قوم بنی اسرائیل است (ر.ک: قرائتی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۸۳)؛ به خصوص که بیشتر مفسران دو آیه ۳۲ و ۳۳ را با یکدیگر مرتبط می‌دانند و معتقدند افساد مذکور در آیه ۳۲ همان افساد مسطور در آیه ۳۳ است.

هـ) اصل تغایر متعاطفین: از اصل تغایر میان متعاطفین در ردّ نظریه تفسیری بودن عنوان افساد و وحدت دو عنوان می‌توان بهره جست. برابر قاعده مذکور که فی الجمله مورد وفاق است، اصل در عطف این است که چیزی بر خودش و بر فردی از افراد خودش و حتی بر جزئی از اجزای خودش عطف نمی‌شود (ر.ک: طنطاوی، ۱۹۹۷، ج ۸، ص ۱۸۷/ سلیمان، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۴۹/ ماتریدی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۴۹۸/ زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۹۹/ قونوی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴۷۹). قاعده مغایرت، در عطف به واو نیز جریان دارد؛ بدین سبب گفته‌اند: اصل در عطف به «واو» این است که معطوف، ذاتاً مغایر با معطوف علیه باشد و اگر در موردی، عطف به «واو» غیر از این به کار رود، خلاف اصل است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۳۸۹). نگاه ابتدایی به اصل مذکور بیانگر مابینت کامل میان متعاطفین در مفهوم و مصداق است، با این حال به نظر می‌رسد مقتضای اصل پیش گفته، نفی همسانی

۱. «كذالك يوحي إليك و إلى الذين من قبلك»؛ زیرا «إلى الذين» اشاره به انبیای سلف است که پیش از پیامبر خاتم^ﷺ بوده‌اند.

۲. «فانجیناه و أصحاب السفینة»؛ چراکه نوح و اهل سفینه، با هم از طوفان نجات داده شده‌اند.

متعاطفین باشد، نه اثبات مبیانت کامل؛ چراکه گفته‌اند با دقت علمی میان مفاهیم مانند اخص و اعم، عام و خاص و جزء و کل، مغایرت هست (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲۰، ص ۳۹۸) و همین مقدار تفاوت در صدق مغایرت و جواز عطف در متعاطفین کفایت می‌کند. به لطف نکته ادبی مورد اشاره باید گفت رابطه دو عنوان، تساوی نیست. فرض تباین نیز به دلیل هم‌پوشانی مفهومی و مصداقی دو عنوان - چنانچه در بحث مفهوم‌شناسی گذشت - نادرست است. عام و خاص من وجه نیز متصور نیست؛ زیرا مفهوم افساد به دلیل گستره مفهومی، همه مصداق محاربه را شامل می‌شود، درحالی‌که عنوان محاربه بر بعضی از مصداق افساد صدق می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت رابطه افساد با محاربه، عام و خاص و نوع عطف در آیه نیز عطف عام به خاص خواهد بود. در هر صورت اصل تغایر، نتیجه ظریفی را رهنمون می‌شود و آن اینکه از یک سو بینش، وحدت دو عنوان افساد و محاربه را نفی می‌کند و از سوی دیگر نگرش مبیانت و دوئیت دو عنوان مذکور را تعدیل و این مبیانت را به ایده مغایرت دو مفهوم، به شکل عام و خاص ممکن می‌سازد.

و) چرایی عدم تکرار موصول در آیه ۳۳: از عدم تکرار موصول در جمله معطوف نمی‌توان اصالت معطوف علیه را نتیجه گرفت؛ چراکه حذف لفظی موصول^۱ در کلام به دلایلی چون ایجاز، وجود قرینه و... نزد نحوین امری مجاز و متداول است؛ کوفیون و اخفش به طور مطلق حذف موصول اسمی را جایز می‌دانند، ولی مالک یکی دیگر از نحوین، حذف موصول را در صورتی جایز می‌داند که بر موصول دیگر عطف شده باشد (ر.ک: انصاری، ۱۴۰۴، ص ۶۲۵). در مورد آیه ۳۳ نیز ممکن است موصول «الذین» به دلیل ایجاز و قرینه واو عطف، در ظاهر کلام حذف و در جمله

۱. مثال‌های ذیل از آیه قرآن کریم و قول شعرا، نمونه‌هایی از حذف موصول‌اند:

آیه ۴۶ سوره عنکبوت: «آمنا بالذی أنزل إلینا و أنزل إلیکم»، گفته شده است پس از واو عطف، «الذی» مقدر بوده و مانند قول حسان که گفته است: «أمن یهجو رسول الله ﷺ منکم/ و یمدحه و ینصره سواء»، در اینجا نیز پس از واو عطف، موصول «من» مقدر است و همچون قول شاعر دیگر که گفته است: «ما الذی دأبهُ احتیاط و خزم/ و هواه اطاع یستویان»، در اینجا نیز پس از واو عطف «الذی» مقدر است. چنانچه در مثال‌های مذکور، معلوم است موصول «الذین» و موصول «من» به دلیل ایجاز و قرینه عطف، حذف شده است و در واقع هریک از معطوف و معطوف علیه، به لحاظ موضوع و مفهوم، مستقل می‌باشد. حتی درباره دو شعر می‌توان گفت معطوف و معطوف علیه فقط در لفظ با یکدیگر اشتراک دارند و در موضوع و حکم متفاوت‌اند؛ زیرا مفهوم و حکم هجو و مدح و امساک و تسلیم نسبت به هوای نفس، یکی نیست.

معطوف به تقدیر گرفته شده باشد؛ بنابراین از عدم تکرار موصول، نمی‌توان اصالت معطوف علیه نسبت به معطوف را نتیجه گرفت.

۲-۲-۲. عدم اطلاق عنوان افساد در آیه ۳۳

به‌گفته مخالفان، منظور از افساد در آیه ۳۳، مطلق افساد نیست؛ زیرا در آیه، یک حکم با دو موضوع مطلق (افساد) و مقید (محرابه) وجود دارد. در چنین مواردی برای پرهیز از لغویت مقید، باید مطلق را حمل بر مقید کرد. درباره آیه ۳۳ نیز حتی بر فرض پذیرش اطلاق افساد، برای احتراز از لغویت موضوع محاربه، باید افساد را حمل بر محاربه کرد. به‌علاوه پذیرش اطلاق افساد، خلاف اتفاق فقها و مفسران است و باتوجه به قاعده احتیاط در دماء، نمی‌توان چنین تفسیر موسّعی از افساد را پذیرفت (مرعشی، ۱۳۷۰، ص ۴۵-۴۶).

نقد عدم اطلاق عنوان افساد در آیه ۳۳: در نقد ادعای عدم اطلاق افساد در آیه ۳۳ باید گفت: اولاً، از اشکال مذکور می‌توان اطلاق افساد را استفاده کرد؛ چراکه اصل اطلاق را قبول دارد و فقط درصدد حمل آن بر مقید است؛ بنابراین رابطه افساد و محاربه را مطلق و مقید می‌داند. ثانیاً، حمل مطلق^۱ بر مقید، جایی است که میان آن دو تنافی باشد. تنافی شروطی دارد (ر.ک: مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۹۱) که وحدت موضوع (ر.ک: محمدی خراسانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۳۴)، قید و شرط^۲ و قرینه بر وحدت مطلوب متکلم از جمله آنهاست. مورد بحث فاقد شروط مذکور است. وحدت موضوع وجود ندارد؛ بدین جهت که افساد و محاربه دو مفهوم همسان، چونان رقبه، در

۱. ممکن است در بحث مذکور این شبهه به ذهن آید که نخست باید نوع تقابل مطلق و مقید را مشخص کرد؛ چراکه در تقابل مطلق و مقید، سه نوع تقابل تضاد، تناقض و ملکه و عدم ملکه مطرح است و هر یک نتیجه خاص خود را دارد. در پاسخ باید گفت بحث از تقابل مطلق و مقید، به کشف یا عدم کشف اطلاق مربوط است؛ این‌گونه که در صورت تقابل تضاد و تناقض از عدم قید، اطلاق کشف می‌شود و در صورت تقابل ملکه و عدم ملکه از عدم قید، نمی‌توان اطلاق را کشف کرد. البته در همین جا نیز برخی اصولیون معتقدند از راه اطلاق مقامی می‌توان اطلاق را کشف کرد (مظفر، ۱۴۳۰، ص ۱۸۵)، درحالی‌که در محل بحث، اطلاق مفروض است و نزاع در چگونگی حمل آن بر مقید می‌باشد. مستشکل قبول دارد که اطلاق وجود دارد، اما درصدد حمل آن بر مقید است. ۲. بدین معناکه اگر تکلیف در مطلق و مقید، معلق بر شرط یا قیدی است، آن قید و شرط در هردو یکی بوده و متفاوت نباشد.

مثال «اعتق رقبه» و «اعتق رقبه مؤمنه» نیست، بلکه از قبیل دو مفهوم کلی حیوان و انسان است. به عبارت دیگر میان دو مفهوم محاربه و افساد، این همانی (هوهویت) نیست. وحدت قید موجود نیست؛ بدین سبب که موضوع محاربه، مقید بر «الله» و «رسوله» است و موضوع افساد، مقید به «فی الأرض» می‌باشد. شرط سوم نیز جای ندارد؛ چراکه در آیه ۳۳ نه تنها «وحدت مطلوب» قابل احراز نیست، بلکه قرینه بر تعدد مطلوب وجود دارد. جدا از قراین داخلی - که در نقد جایگاه تفسیری افساد بیان شد - از آیه ۳۲ به عنوان مهم‌ترین قرینه می‌توان یاد کرد. در نقد اشکالات مربوط به آیه شریفه، بیان شد که عنوان افساد در آیه ۳۲، مستقلاً جرم‌انگاری و مطلقاً مجوزی برای قتل شمرده شده است. جرم‌انگاری مذکور می‌تواند قرینه بر مطلوبیت آن حتی در آیه ۳۳ سوره مانده باشد؛ بنابراین هیچ تنافی میان دو عنوان محاربه و افساد نیست و ضرورتی برای حمل افساد بر محاربه نیست و می‌توان هردو را مشمول حکم مذکور در آیه دانست و به مقتضای هردو عمل کرد.

ثالثاً، بر فرض احراز تنافی، الزامی بر حمل مطلق بر مقید وجود ندارد، بلکه ممکن است در ظاهر مقید تصرف کرد (سبحانی، ۹۲-۱۳۹۱، جلسه ۹۲/۲/۱۷) و آن را حمل بر اولویت، یا أفضل الأفراد یا حتی تخییر کرد (ر.ک: مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۹۲). چنانچه برخی از اصولیون معتقدند در اطلاق شمولی مثل «فی الغنم زکاة، فی الغنم السائمة زکاة»، ضرورتی بر حمل وجود ندارد؛ چراکه وجوب زکات در غنم سائمه، منافاتی با وجوب زکات در مطلق غنم ندارد (همان)، مگر در صورت پذیرش مفهوم وصف که بازهم ارتباطی به حمل مطلق بر مقید ندارد.

به نظر می‌رسد اصل اطلاق عنوان افساد در آیه ۳۳ نیز بلا اشکال باشد. فقط قیودی همچون «سعی»، «دوام» و «فی الأرض» که از مقومات موضوع اند، صلاحیت تقييد اطلاق را دارند، ولی دیگر قیود احتمالی خارج از موضوع همچون محاربه به استناد اطلاق دفع خواهد شد. جایگاه محاربه، نسبت به افساد، فردی از عام، مصداقی از مفهوم و حصه‌ای از حصص عنوان مطلق است، نه قیدی برای اصل موضوع. بلی! اگر جایی ثابت شود که اطلاق مقصود نیست، به آن عمل خواهد شد، در غیر این صورت به مقتضای اطلاق عمل می‌شود. روشن است که خروج مصداقی و تخصیصی، به معنای نفی اطلاق و عموم نیست؛ زیرا خروج مذکور برخلاف خروج

تخصصی، بیانگر عدم انعقاد اصل اطلاق و عموم نخواهد بود. می‌توان از استدلال مخالفان عثمان^۱ به‌عنوان قدیمی‌ترین (ر.ک: مدرسی یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۷) استناد و شاهدی بر اطلاق افساد در آیه ۳۳ یاد کرد. اگر آیه اطلاق نداشت، استدلال به آن و اینکه عثمان مصداق ساعی فساد در زمین است نیز بی‌وجه بود.

۲-۳. کلی و تشکیکی بودن عنوان افساد

مخالفان علاوه بر محذورات قرآنی، دو خصوصیت برای عنوان افساد بیان کرده‌اند که بر فرض پذیرش استقلال، مانع تسری آن به دیگر جرایم خواهد شد. دو ویژگی یادشده عبارت‌اند از کلیت و مشکک بودن عنوان افساد.

۲-۳-۱. کلی بودن عنوان افساد

به‌گفته مخالفان، برابر آیات و روایات، همیشه مجازات‌ها بر عناوین خاص و جزئی همچون زانی، سارق و... وضع شده است، نه عناوین کلی مانند افساد. وضع قانونگذاری در قوانین بشری نیز به همین شکل است. «مفسد» نه موضوع مجازات که واسطه در ثبوت و علت مجازات می‌تواند باشد. ازسوی دیگر ترتب مجازات بر موضوع افساد به‌لحاظ منطقی ناممکن است؛ چراکه مفهوم مفسد به حمل اولی نمی‌تواند موضوع مجازات قرار گیرد و به حمل شایع نیز مفسد بماهو زان و بماهو ساحر، موضوع مجازات است که دراین‌صورت عناوین مجرمانه زانی و ساحر، موضوع مجازات است، نه مفسد؛ بنابراین در هیچ‌جای فقه، مفسد فی‌الأرض مستقلاً موضوع حکمی قرار نگرفته است. در کاربرد قرآنی افساد فی‌الأرض نیز جرم‌انگاری و مجازات مشخصی قابل استفاده نیست (ر.ک: مرعشی، ۱۳۷۰، ص ۴۴-۴۵/هاشمی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۹-۱۳۰).

نقد کلی بودن عنوان افساد: اشکال کلی بودن مفهوم افساد را به دو شکل نقضی و حلی می‌توان پاسخ داد:

۱. قال (عثمان): «لاتقتلونني و انه لايجل إلا قتل ثلاثة: زان بعد إحصان، أو كافر بعد إيمان، أو قاتل نفس بغير حق. فقالوا... اما قولك: لايجل دم إلا بأحدى ثلاث، فانا نجد في كتاب الله اباحه دم غيرالثلاثة: دم من سعى في الأرض بالفساد و دم من بغى ثم قاتل على بغيه و دم من حال دون شي من الحق و منعه و قاتل دونه» (ابن‌ابی‌الحديد، ۱۹۵۹، ج ۲، ص ۱۵۳).

در مورد جزئی بودن موضوع مورد مجازات باید گفت اگر منظور جزئی منطقی^۱ است، بدین معناکه شامل افراد متعدد نشود، چنین چیزی در مورد هیچ یک از عناوین جزایی صادق نیست؛ چراکه عناوین جزایی به طور طبیعی دارای افراد و مصادیق متعددند.^۲ به بیان دیگر جزئی بودن عناوین جزایی، به شکل جزئی حقیقی منطقی ممکن نیست، ولی اگر منظور، جزئی اضافی^۳ است که در این صورت جزئی اضافی فی حد نفسه کلی است؛ بدین معناکه مفهوم جزئی اضافی، نسبت به مفهوم مصیقتی تر، کلی و نسبت به مفهوم کلی تر، جزئی اضافی است و در هر صورت بر بیش از یک مصداق قابل صدق می باشد؛ بنابراین عناوین جزئی اضافی، خود به نحوی کلی اند.

پاسخ حلی نیز این است که اساساً وصف جزئیت به دلیل ضیق مفهومی و تغییر پذیری، مناسب عناوین جزایی نیستند. چنانچه در موضوع شناسی علوم، یکی از ویژگی های مثبت موضوع هر علمی، کلی بودن آن است و مفاهیم جزئی به دلیل تغییر و تبدل، نمی توانند موضوع هیچ علمی قرار گیرند (ر.ک: فولادی، ۱۳۸۷، ص ۴۸)؛ در موضوع شناسی احکام و از جمله احکام جزایی نیز باید موضوعات احکام دارای وصف کلیت باشد تا افراد و مصادیق متعددی را در بازه زمانی بیشتری پوشش دهد. به علاوه ایده جزئی سازی موضوعات احکام، سبب تورم غیر لازم موضوعات و عناوینی خواهد شد که مرتب نوسازی و جای گذاری می شود؛ امری که مخالف ویژگی اساسی دوام و ثبات در هر قانونی است. البته اینکه وصف کلیت نباید موجب اجمال در مفهوم و ابهام در مصداق شود، منظور این است که مفهوم به گونه ای باشد که قابلیت صدق بر بیش از یک فرد را

۱. احتمالاً منظور از تعبیر کلی در لسان مستشکلین، همان کلی و جزئی منطقی است؛ چراکه اساساً کلی و جزئی، دو اصطلاح منطقی است و غیر از این نمی تواند باشد. علمای علم منطق، کلی و جزئی را این گونه تعریف کرده اند: کلی عبارت است از: «المفهوم الذی لا یمتنع صدقه علی أكثر من واحد» و جزئی عبارت است از: «المفهوم الذی یمتنع صدقه علی أكثر من واحد» (مظفر، ۱۴۳۰، ص ۵۹).

۲. برای مثال عنوان جزایی قتل، دست کم دارای سه مصداق عمد، شبه عمد و خطای محض است. همچنین قصاص دارای دو فرد قصاص نفس و عضو است. حتی عناوین حدی که هم به لحاظ مفهوم و هم به لحاظ مصداق بیش از دیگر جرایم، محدّد و معین اند نیز این گونه اند. «زنا» دارای چهار فرد احصان، غیر احصان، زنا به عنف و زنا با محارم، «لواط» دارای دو فرد ایقابی و غیر ایقابی، «سرقت» دارای دو فرد حدی و غیر حدی و... هستند. ضمن اینکه هر یک از افراد، خود دارای مصادیق جزئی تری نیز هستند.

۳. در تعریف جزئی اضافی گفته شده است: «الأخص من شیء أو المفهوم المضاف إلی ما هو أوسع منه دائره» (مظفر، ۱۳۷۵، ص ۶۱).

داشته باشد. چنانچه عناوین حدی مثل زنا، لواط و سرقت به دلیل صدق بر بیش از یک مصداق کلی اند و در عین کلیت، مشخص نیز هستند، عنوان افساد نیز در عین توسعه در مفهوم و تکرر نسبی در مصداق، می تواند مشخص باشد؛ بنابراین صرف کلی بودن و کثرت مصادیق نمی تواند دلیل بر عدم قابلیت و پذیرش موضوعیت افساد باشد.

در پاسخ به این ادعا که موضوعیت افساد برای مجازات های مقرر در آیه ۳۳ به لحاظ منطقی ممکن نیست، باید گفت:

اولاً، از استدلال و مثال ذکر شده این گونه فهمیده می شود که افساد، چیزی است و زنا و سرقت، چیزی دیگر که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. اگر این غیریت در حد تباین باشد، اصل حمل ناممکن است؛ چراکه معنای حمل، اتحاد و یگانگی میان دو شیء است و متباین را نمی شود بر دیگری حمل کرد؛ همان گونه که متساوین را نمی شود بر دیگری حمل کرد.

ثانیاً، گویا در اشکال پیش گفته، مجازات به عنوان محمول بر موضوع افساد فرض شده است، در حالی که در نگاه ابتدایی بین دو مفهوم افساد و مجازات، تباین است و نمی توان یکی را بر دیگری حمل کرد، بلکه باید حمل بین افساد و مصادیقش صورت گیرد. بر فرض تصور حمل بین افساد و مجازات، باید به صورت اشتقاق باشد و در هر صورت حمل اولی و شایع ممکن نیست.

ثالثاً، در صورت تصحیح قضیه حملیه، ادعای مذکور در مورد حمل اولی درست است؛ زیرا اتحاد میان دو مفهوم وجود ندارد، ولی درباره حمل شایع، موجه نیست؛ بدین جهت که در مثل قضیه «زانی مفسد است» یا «سارق مفسد است»، شرایط حمل - تغایر در مفهوم و اتحاد در مصداق - در قضیه مذکور موجود است. معنای چنین حملی نیز این است که موضوع از افراد و مصادیق محمول است. این ادعا که از کاربرد قرآنی افساد نمی توان حکم کیفری استفاده کرد و در هیچ جای فقه نیز افساد مستقلاً موضوع حکم قرار نگرفته، ادعای بدون دلیل است؛ زیرا آیه ۳۲ سوره مائده صراحتاً افساد را موجب قتل دانسته است و همین گونه در فقه، مصادیق متعددی ذکر شده اند که منحصرأً به دلیل افساد، مورد جرم انگاری و کیفرگذاری قرار گرفته اند (ر.ک: بای، ۱۳۸۵، ص ۳۳-۴۱).

۲-۳-۲. تشکیکی بودن عنوان افساد

به گفته مخالفان، افساد عنوانی کلی است که بر طیف وسیعی از جرایم صدق می کند و

به لحاظ شدت و ضعف، دارای مراتب متعدد است. همه جرایم در صدق عنوان افساد بر آنها با یکدیگر شریک‌اند؛ از همین رو موضوعیت عنوان افساد برای احکام چهارگانه، خلاف عدالت و فلسفه مجازات است. چگونه ممکن است برای تمامی مراتب افساد، مجازات واحدی در نظر گرفت (مرعشی، ۱۳۷۰، ص ۱۵-۱۶). به بیان دیگر جایگاه افساد فی الأرض در حقوق کیفری اسلام در مرحله پیشینی قانونگذاری به عنوان فلسفه و مبنای جرم‌انگاری قرار دارد، نه در مرحله پسینی به مثابه عنوان جزایی و مستند کلی برای رفتارهای ناهمسو با عناوین مجرمانه خاص (ر.ک: هاشمی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۹-۱۳۰).

نقد تشکیکی بودن عنوان افساد: به عنوان مقدمه باید گفت: کلی دارای دو نوع متواپی و مشکک است. نوع متواپی مفهومی است که بر همه افرادش به طور یکسان صدق می‌کند. مشکک آن است که صدق مفهوم بر مصادیقش متفاوت است؛ بدین معنا صدق مفهوم به تناسب مراتب مصادیق، بر یکی شدیدتر و بر دیگری ضعیف‌تر خواهد بود (ر.ک: مظفر، ۱۴۳۰، ص ۶۱)؛ بر این اساس اشکال موضوعیت افساد، در صورتی وارد است که کلی افساد از نوع متواپی باشد؛ زیرا در این صورت است که تمامی مراتب افساد، مجازات یکسانی دریافت خواهد کرد و این خلاف تناسب جرم و مجازات و عدالت کیفری است، ولی باید گفت انطباق مفهوم افساد بر مصادیقش به شکل تشکیکی است؛ بدین معنا که صدق عنوان افساد بر افراد و مصادیق با توجه به شدت و ضعف مصادیق، متفاوت می‌باشد. صدق مفهوم افساد بر مصادیق نازل‌تر، ضعیف‌تر و بر مراتب بالاتر، شدیدتر خواهد بود؛ بر همین اساس مجازات جرم افساد به میزان شمول عنوان افساد بر افراد و به تناسب شدت و ضعف مصادیق خواهد بود؛ بنابراین اشکال جریان مجازات واحد در تمامی مراتب افساد، پیش نخواهد آمد. از سوی دیگر تشکیکی بودن عنوان کلی افساد، باعث ابهام و اجمال در مفهوم آن نخواهد شد؛ چراکه در این حالت، صرف عنوان کلی افساد، جرم‌انگاری نخواهد شد، بلکه باید عنوان افساد با ملاحظه شدت و ضعف مصداق مورد جرم‌انگاری قرار گیرد. آنچه محل چالش است، نه کلی بودن عنوان افساد، بلکه تعیین و تشخیص مصداق و نحوه و میزان تعیین مجازات آن است که البته کار آسانی نبوده و نیازمند کار جدی و تخصصی است.

نتیجه

نتایج به دست آمده از تحقیق حاضر شامل موارد ذیل است:

۱. دلایل قرآنی عدم استقلال افساد فی الأرض قابل دفاع نیست. آیه ۳۲ نسبت به موضوع و حکم افساد، در مقام بیان است. بر فرض شک در آن، اصل عقلائیة رافع شک است؛ بر همین اساس عنوان افساد در آیه ۳۲ مطلق است و حتی در صورت شک در اطلاق، محاربه قدر میتقن نخواهد بود؛ چراکه به گفته مخالفان، افساد شامل تجاوز به جان، مال و ناموس می شود، در حالی که محاربه اخص از موارد مذکور است. جایگاه افساد در آیه ۳۳، نه تفسیری که نسبت به محاربه اعم مطلق است. اقتضای او عطف و عدم تکرار موصول، دلالتی بر نوع رابطه دو عنوان ندارد. افساد به دلیل توسعه مفهومی نسبت به محاربه، اعم مطلق و عطف نیز از نوع عام به خاص است. حمل افساد بر محاربه از باب حمل مطلق بر مقید نیز وجهی ندارد؛ چراکه مورد بحث فاقد شروط حمل است.
۲. کلی بودن، وصف لازم عناوین با گستره مفهومی همچون افساد است؛ چراکه جزئی حقیقی در مورد هیچ یک از عناوین صادق نیست و جزئی اضافی خود نوعی کلی محسوب می شود. از سویی منع تسری عنوان افساد در مورد کلی متواطی متصور است، در حالی که کلی افساد از نوع مشکک است و در این صورت منعی از تسری وجود ندارد.

منابع

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی؛ تحقیق علی عبدالباری عطیه؛ ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابطحی کاشانی، سید محمد؛ مفسد فی الأرض، نور علم؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ج ۲، [بی جا]: دار احیاء الکتب العربی، ۱۹۵۹م.
۴. ابن ادیس حلی، محمد بن منصور بن احمد؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ تصحیح جمعی از محققان تحت اشراف جعفر سبحانی؛ ج ۳، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۵. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی؛ المقنع؛ تصحیح گروه پژوهش مؤسسه امام هادیؑ؛ قم: مؤسسه امام هادیؑ، ۱۴۱۵ق.
۶. ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز؛ المهذب؛ تصحیح جمعی از محققان تحت اشراف جعفر سبحانی؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ق.
۷. ابن عاشور، محمد طاهر؛ تفسیر التحریر والتنویر؛ ج ۲۹، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرّم؛ لسان العرب؛ تصحیح احمد فارس صاحب الجوائب؛ ج ۳، ج ۳، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ق.
۹. ابن هشام انصاری، جمال الدین؛ معنی اللیب؛ تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید؛ ج ۲، قم: مؤسسه آیت الله مرعشی نجفیؑ، ۱۴۰۴ق.
۱۰. اردبیلی، احمد بن محمد؛ زیادة البیان فی أحكام القرآن؛ تصحیح محمد باقر بهبودی؛ تهران: المكتبة الجعفریة لإحیاء الآثار الجعفریة، [بی تا].
۱۱. —؛ مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ تصحیح آقامجتبی عراقی، علی پناه اشتهاوردی و آقا حسین یزدی اصفهانی؛ ج ۱۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۲. اسدی کاظمی، جواد بن سعد؛ مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام؛ ج ۴، [بی جا]: [بی نا]. [بی تا].

۱۳. اسکافی، ابن جنید؛ مجموعة فتاوی ابن جنید؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۱۴. اصفهانی (فاضل هندی)، محمدبن حسن؛ كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام؛ تصحیح گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی؛ ج ۱۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۱۵. امامی کاشانی، محمد؛ «بررسی نظریات فقهی شورای نگهبان»، فصلنامه رهنمون؛ ش ۴ و ۵، بهار و تابستان ۱۳۷۲، ص ۸۶-۹۷.
۱۶. ایروانی، باقر؛ دروس تمهیدیه فی الفقه الإستدلالی علی المذهب الجعفری؛ ج ۳، چ ۲، قم: [بی نا]، ۱۴۲۷ق.
۱۷. بای، حسینعلی؛ «إفساد فی الأرض چیست، مفسد فی الأرض کیست؟»، حقوق اسلامی؛ ش ۹، تابستان ۱۳۸۵، ص ۲۹-۵۸.
۱۸. —؛ «سیری در مستندات فقهی جرم‌انگاری افساد فی الأرض»، حقوق اسلامی؛ ش ۷، زمستان ۱۳۸۴، ص ۳۳-۶۰.
۱۹. برهانی، محسن؛ «إفساد فی الأرض: ابهام مفهومی، مفسد عملی (تحلیل حقوقی ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی)»، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی؛ ش ۲ و ۳، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۹-۴۴.
۲۰. پوربافرانی، حسن؛ «تحلیل جرم محاربه»، فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۴، تابستان ۱۳۹۱، ص ۴۹-۷۸.
۲۱. تبریزی، جوادبن علی؛ أسس الحدود والتعزیرات؛ قم: دفتر مؤلف، ۱۴۱۷ق.
۲۲. جمل، سلیمان بن عمر؛ الفتوحات الإلهیه بتوضیح تفسیر الجلالین للدقایق الخفیه؛ تصحیح ابراهیم شمس‌الدین؛ ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
۲۳. جنچه‌پور، جواد و احمد عابدینی نجف‌آبادی و دیگران؛ «إفساد فی الأرض از وصف جزایی تا جرمی مستقل با تکیه بر آموزه‌های قرآنی»، فصلنامه مطالعات قرآنی؛ ش ۴۸، زمستان ۱۴۰۰، ص ۴۶۹-۴۹۹.
۲۴. حبیب‌زاده، محمد؛ محاربه در حقوق کیفری ایران؛ چ ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۲۵. حجت‌هاشمی خراسانی، حمیدالدین؛ فوائد حجّتیّه (شرح کتاب سیوطی)؛ ج ۳، ج ۳، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۹۲ق.
۲۶. حسن، عباس؛ النحوالوافی؛ ج ۳، قم: دارالمحبین، ۱۴۲۸ق.
۲۷. حسینی حلبی (ابن زهره)، حمزه بن علی؛ غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ق.
۲۸. حلبی، علی بن حسن؛ إشارة السبق إلى معرفة الحق؛ تصحیح گروه پژوهش مؤسسه امام صادق علیه السلام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
۲۹. حلبی، ابوصلاح؛ الکافی فی الفقه؛ تصحیح رضا استادی؛ اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیر مؤمنان علیه السلام، ۱۴۰۳ق.
۳۰. حلّی (فخرالمحققین)، محمد بن حسن بن یوسف؛ ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ تصحیح سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهازدی و عبدالرحیم بروجردی؛ ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۸ق.
۳۱. حلّی (محقق حلّی)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ تصحیح عبدالحسین محمدعلی بقال؛ ج ۴، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۳۲. حلّی، جمال‌الدین؛ المقتصر من شرح المختصر؛ مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۰ق.
۳۳. حلّی، حسن بن علی بن داود؛ الجوهرة فی نظم التبصرة؛ تصحیح حسین درگاه‌ی؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۴. حلّی، یحیی بن سعید؛ الجامع للشرایع؛ تصحیح جمعی از محققان تحت اشراف شیخ جعفر سبحانی؛ قم: مؤسسه شهداء العلمیه، ۱۴۰۵ق.
۳۵. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان؛ تصحیح فارس حسون؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۳۶. —؛ تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین؛ تصحیح محمدهادی یوسفی غروی؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۷. —؛ تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیه؛ تصحیح ابراهیم بهادری؛ ج ۵، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۳۸. —؛ قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام؛ تصحیح گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی،

- ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۳۹. خمینی، سیدروح‌الله؛ تحریرالوسیله؛ ترجمه علی اسلامی؛ ج ۴، ج ۲۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۵ق.
۴۰. —؛ نرم‌افزار گنجینه استفتائات قضایی؛ تهران: مرکز تحقیقات قوه قضائیه، [بی‌تا].
۴۱. —؛ تحریرالوسیله؛ ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، [بی‌تا].
۴۲. خویی، سیدابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج؛ ج ۴۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئیؑ، ۱۴۲۲ق.
۴۳. دیلمی (سلار)، حمزه بن عبدالعزیز؛ المراسم العلویة والأحكام النبویة فی الفقه الإمامی؛ تصحیح محمود بستانی؛ قم: منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
۴۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ تصحیح صفوان عدنان داودی؛ بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۴۵. راوندی، سعید بن عبدالله؛ فقه القرآن؛ تصحیح سیداحمد حسینی؛ ج ۲، ج ۲، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفیؑ، ۱۴۰۵ق.
۴۶. رضوانی، منصور؛ بررسی تطبیقی فقهی محاربه و إفساد فی الأرض با بغی و شورش از دیدگاه فریقین (پایان‌نامه دکتری تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی)؛ قم: دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم، تابستان ۱۳۹۳.
۴۷. رضی استرآبادی، محمد بن حسن؛ شرح الکافیة فی النحو؛ حاشیه سیدشرف جرجانی؛ ج ۲، قم: منشورات المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، [بی‌تا].
۴۸. زرکشی، محمد بن بهادر؛ البرهان فی علوم القرآن؛ تحقیق جمال ذهبی، ابراهیم عبدالله کردی و یوسف عبدالرحمن مرعشلی؛ ج ۴، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق.
۴۹. سبحانی، جعفر؛ درس خارج اصول؛ مندرج در: پایگاه اینترنتی مدرسه فقاها (https://isde.ir)؛ جلسه ۱۳۹۲/۲/۱۷.
۵۰. سبزواری، سیدعبدالأعلی؛ مهذب الأحكام؛ تصحیح مؤسسة المنار؛ ج ۲۸، ج ۴، قم: مؤسسة المنار، ۱۴۱۳ق.
۵۱. سهرابی، منصوره؛ تبیین ماهیت جرم إفساد فی الأرض و بررسی مصادیق آن (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)؛ تهران: دانشکده الهیات دانشگاه الزهراءؑ، ۱۳۸۸.

٥٢. سيورى حلى، مقداد بن عبدالله؛ كنز العرفان؛ ج ٢، قم: انتشارات مرتضى، ١٤٢٥ق.
٥٣. سيوطى، جلال الدين؛ البهجة المرضيه؛ ج ٢، ج ٩، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٣٧٥.
٥٤. شاطبى، ابراهيم بن موسى؛ المقاصد الشافية فى شرح الخلاصة الكافية؛ تحقيق عبدالمجيد قطامش؛ ج ٥، مكة: جامعة أم القرى، ١٤٢٨ق.
٥٥. صيمرى، مفلح بن حسن؛ تلخيص الخلاف و خلاصة الإختلاف - منتخب الخلاف؛ ج ٤، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٨ق.
٥٦. طباطبايى حائرى، سيد على بن محمد؛ الشرح الصغير فى شرح مختصر النافع - حديقة المؤمنين؛ ج ٣، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٩ق.
٥٧. —؛ رياض المسائل؛ ج ١٦، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٨ق.
٥٨. طباطبايى، سيد محمد حسين؛ تفسير الميزان؛ ترجمه محمد باقر موسى؛ ج ٥، ج ٥، قم: جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٣٧٤.
٥٩. طبرسى، فضل بن حسن؛ تفسير مجمع البيان؛ ترجمه حسين نورى همدانى و ديگران، تصحيح هاشم رسولى و ديگران؛ ج ٧، تهران: فراهانى، [بى تا].
٦٠. —؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن؛ تصحيح فضل الله يزدى طباطبايى و هاشم رسولى؛ ج ٣، ج ٣، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢.
٦١. طريحي، فخر الدين؛ مجمع البحرين؛ تصحيح سيد احمد حسيني؛ ج ٢، ج ٣، تهران: كتابفروشى مرتضى، ١٤١٦ق.
٦٢. طنطاوى، محمد سيد؛ التفسير الوسيط للقرآن الكريم؛ ج ٨، قاهره: نهضة مصر، ١٩٩٧م.
٦٣. طوسى، محمد بن حسن؛ تهذيب الأحكام؛ ج ١٠، ج ٤، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ١٤٠٧ق.
٦٤. —؛ التبيان فى تفسير القرآن؛ تصحيح احمد عاملى؛ مقدمه محمد محسن حبيب آقابزرگ تهرانى؛ ج ٣، بيروت: دار إحياء التراث العربى، [بى تا].
٦٥. —؛ النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى؛ ج ٢، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٠ق.
٦٦. طوسى، محمد بن على بن حمزه؛ الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ تصحيح محمد حسون؛ قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٨ق.
٦٧. عاملى (شهيد اول)، محمد بن مكى؛ اللمعة الدمشقية فى فقه الإمامية؛ تصحيح محمد تقى مرواريد و اصغر مرواريد؛ بيروت: دار التراث - دار الإسلاميه، ١٤١٠ق.

۶۸. —؛ الدروس الشرعية في فقه الإمامية؛ ج ۲، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۶۹. عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية؛ محقق سید محمد کلانتر؛ ج ۹، قم: کتابفروشی داورى، ۱۴۱۰ق.
۷۰. —؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ تصحيح گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی؛ ج ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، ۱۴۱۳ق.
۷۱. عکبری بغدادی (مفید)، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقتعة؛ قم: گنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۷۲. فاضل لنکرانی، محمد؛ تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة (کتاب الحدود)؛ تصحيح حسين واثقی، عبداللہ سرشار، محمد علی مقدادی، مرتضی واعظی، محمد مهدی مقدادی و محسن اسدی؛ قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۲ق.
۷۳. فخر رازی، محمد بن عمر؛ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۱۱، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۷۴. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ تصحيح مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی؛ ج ۷، چ ۲، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۷۵. فرحزادی، علی اکبر و سید کامران فتح‌اللهی؛ «مقایسه محاربه با مفاهیم مشابه»، دوفصلنامه فقه مقارن؛ ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۱-۱۲۹.
۷۶. فقحانی، علی بن علی بن محمد بن طی؛ الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات والإیقاعات والعقود؛ تصحيح محمد برکت؛ قم: مکتبة إمام العصر (عج) العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۷۷. فولادی، موسی؛ منطق صوری؛ قم: انتشارات حقوق اسلامی، ۱۳۸۷.
۷۸. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی؛ مفاتیح الشرائع؛ ج ۲، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، [بی‌تا].
۷۹. فیض، علیرضا؛ مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام؛ چ ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۸۰. قرانتی، محسن؛ تفسیر نور؛ ج ۲، چ ۹، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۷.
۸۱. قونوی، اسماعیل بن محمد؛ حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام البیضاوی و معه حاشیة بن التمجید؛ تصحيح عبداللہ محمود عمر؛ ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

۸۲. گلدوزیان، ایرج و ابوالفضل احمدزاده؛ «بررسی تعریف جرم محاربه و إفساد فی الأرض در فقه و حقوق با رویکردی به لایحه پیشنهادی قانون مجازات اسلامی»، فصلنامه حقوق؛ ش ۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۲۵۵-۲۷۰.
۸۳. ماتریدی، محمدبن محمد؛ تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)؛ محقق مجدی باسلوم؛ ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
۸۴. محمدزاده، علی اکبر، محمدعلی حیدری و احمدرضا توکلی؛ «بررسی و نقد فقهی تأسیس حدّ شرعی إفساد فی الأرض در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲»، مبانی فقهی حقوق اسلامی؛ ش ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۱۷۲-۱۹۶.
۸۵. محمدی خراسانی، علی؛ شرح اصول فقه (مظفر)؛ ج ۱، قم: انتشارات دارالفکر، [بی تا].
۸۶. مدرس افغانی، محمدعلی؛ جامع المقدمات؛ ج ۲، ج ۷، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۴.
۸۷. ———؛ مکررات المدرس (شرح السیوطی)؛ ج ۳، ج ۲، نجف: مطبعه نعمان، ۱۳۸۹ق.
۸۸. مدرس یزدی، سیدمحمدرضا؛ «پژوهشی در مفهوم و حکم مفسد فی الأرض»، حکومت اسلامی؛ ش ۱، بهار ۱۳۸۷، ص ۳۸-۵.
۸۹. مرعشی، سیدمحمدحسن؛ «إفساد فی الأرض از دیدگاه قرآن و روایات و عقل»، مجله حقوقی دادگستری؛ زمستان ۱۳۷۰، ص ۴۳-۵۶.
۹۰. ———؛ «محاربه و إفساد فی الأرض»، ماهنامه دادرسی؛ ش ۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، ص ۱۰-۱۶.
۹۱. مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین؛ منهاج المؤمنین؛ تصحیح و گردآوری سیدعادل علوی؛ ج ۲، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۹۲. مشکینی، میرزاعلی؛ الفقه المأثور؛ ج ۲، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۸ق.
۹۳. مظفر، محمدرضا؛ أصول الفقه؛ ج ۱، ج ۵، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۳۰ق.
۹۴. ———؛ المنطق؛ ج ۱۲، قم: انتشارات فیروزی، ۱۳۷۵.
۹۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ گنجینه استفتانات قضایی؛ تهران: مرکز تحقیقات فقه قضائیه، [بی تا].
۹۶. ملکی، میثم؛ تحول إفساد فی الأرض و مصادیق آن در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه (پایان نامه کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی)؛ تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری فقه قضائیه، ۱۳۹۳.

۹۷. منتظری، حسینعلی؛ رساله استفتانات؛ ج ۲، قم: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۹۸. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم؛ فقه‌الحدود والتعزیرات؛ ج ۳، ج ۲، قم: مؤسسه النشر لجامعة المفید، ۱۴۲۷ق.
۹۹. موسوی بجنوردی، محمد؛ «محاربه و إفساد فی الأرض»، فصلنامه رهنمون؛ بهار و تابستان ۱۳۷۲، ص ۱۰۸-۱۴۳.
۱۰۰. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا؛ الدر المنضود فی أحكام الحدود؛ تقریر علی کریمی جهرمی؛ ج ۳، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۲ق.
۱۰۱. مؤمن قمی، محمد؛ «کاوشی در مجازات محارب و مفسد فی الأرض»، فصلنامه فقه اهل بیت^{علیهم‌السلام}؛ ش ۳۵، پاییز ۱۳۸۲، ص ۳-۶۲.
۱۰۲. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی؛ ج ۴۱، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۱۰۳. نجفی (کاشف الغطاء)، احمد بن علی بن محمد رضا؛ سفینة النجاة و مشکاة الهدی و مصباح السعادات؛ ج ۳، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق.
۱۰۴. نوری همدانی، حسین؛ گنجینه استفتانات قضایی؛ تهران: مرکز تحقیقات قوه قضائیه، [بی‌تا].
۱۰۵. واسطی زبیدی، محب‌الدین و سید محمد مرتضی حسینی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ تصحیح علی شیری؛ ج ۵، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ق.
۱۰۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ بایسته‌های فقه جزا؛ تهران: دادگستر، ۱۴۱۹ق.
۱۰۷. —؛ مجله فقه اهل بیت^{علیهم‌السلام}؛ ج ۱۱-۱۲، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذاهب اهل بیت^{علیهم‌السلام}، [بی‌تا].
۱۰۸. هاشمی، سید حسین؛ «نقد فقهی - حقوقی استقلال جرم إفساد فی الأرض در قانون مجازات اسلامی سال ۹۲»، دو فصلنامه حقوق تطبیقی؛ ش ۱۰۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۱۲۳-۱۴۵.

